

انقلاب، پنجم یا گروگانگیری دوم

شعار استالینی معروف "هر که با ما نیست بر ماست" به نحوریشخند آمیزی مصداق تاریخی خود را در مورد تعدادی از دست پروردگان این مکتب باز یافت. دستگیری سران حزب توده هیچکس - بجز هواداران حزب توده - را متأسف نساخت و این علیرغم تنفری است که همه از دستگیر کنندگان دارند. چگونه است که هر کس که توده‌ای نیست از حزب توده متنفر است و چگونه است که تفکر توده‌ای هر که با ما نیست بر ماست اینچنین گریبان مدعیان را گرفته است؟

اشکال بحث در مورد این مطلب در اینجا است که عدم توجه به همه‌ی وجوه و ظرایف مسئله، بحث کننده را به همان ورطه‌ای می‌کشاند که حزب توده چهل و اندی در آن بود. پایکوبی در اندوه دیگران. و از جانب دیگر تأسف صرف بر احوال هزاران عضو ساده و هواداران حزب بدون در نظر گرفتن نقش این جماعت در تاریخ معاصر ایران حکایت از ساده لوحی کشیش مآبانه‌ای می‌کند که عاقبتش ناپیدا است. این مخلصه اما تنها گره گاه مسئله نیست. نکته اینجا است که دستگیر کنندگان اگر نه کثیف تر از رهبران حزب توده، لا اقل از هر جهت همطراز و همخو با آنان هستند. کرگدنی گفتاری را دریده است. احوال خلق تماشاگر چیست.

گرگ و ببرى بهم آویخته از بهر غنیم

خواججه مبهوت که این بار خداوندش کیست
و این داستان در حالی اتفاق افتاده است که همه - بجز کسانی که "با" آنها بودند - می‌دانستند که اتفاق خواهد افتاد. امری که به گفته‌ی مردم دیر و زود داشت ولی سوخت و سوزنداشت.

اگر برای کسانی مانند ما (که از ابتدا و پیش از انقلاب کسانی را که بعداً سردمداران رژیم کنونی شدند، یک باند فاشیست تلقی می‌کردیم) پیش‌بینی شرائط کنونی دشوار نبود، برای آن بخش از متوهمین که عناصری از تفکر دموکراتیک داشتند و قایع بعد از انقلاب زودتر و دیرتر چشم گشا بود. هنگامیکه یورشهای ابتدا محتاطانه و سپس گستاخانه‌ی رژیم به مطبوعات مخالف یا منقد آغاز شد، نیروهای مترقی مقابله را آغاز کردند. در اینجا بود که خیانت حزب توده و خیانت رهبری فدائیان با به یای سیاست بازی و سازشکاری مجاهدین اولین شکاف را در صفوف مبارزین ایجاد کرد و به رژیم امکان داد که گستاخی را جانشین احتیاط کند. از همه‌ی آموزش‌های مبتذل، ارتجاعی و مستبدانه‌ی موجود در فرهنگ سیاسی ایران کمک گرفته شد تا دفاع از آزادی بیان بصورت دفاع از این یا آن نشریه و جمعیت "لیبرال" جلوه کند.

سینه های ستبر کرده حزب الله زیر چتر حمایت زراد خانه ی عاریتی توده های از اعضای حزب توده گرفته تا تأثیر پذیرفتگان همان فرهنگ (بیکار، فدائی ۰۰۰). بهر شیوه ی که ————— متوسل شدند تا صفوف معترضین را متلاشی کنند . حزب توده موفقیت های رژیم را در زمین های سرکوبی آزاد یهای دموکراتیک علنا جشن می گرفت . جوجه های نوپای آنان — فدائیان — با استفاده از ماسک اعتبار " گذشته ها " ، با رخنه در صفوف مخالفین فعالیت آنها را خنثی می کردند . بیاد می آوریم هنگامیکه نمایندگان ده سازمان مبارز برای برنامه ریزی اقدامات اعتراضی مشورت می کردند، نقش نمایندگان فدائی در ابتدا کارشکنی مزورانه بود و سپس ————— هنگامیکه دیدند حرکت دارد براه می افتد رسماً توسل به تهدید : " اگر اعلام تظاهرات کنید نه تنها در آن شرکت نمی کنیم بلکه رسماً علیه آن اعلامیه می دهیم " و چه آسان این تهدید در سازمان های " مبارز " مؤثر افتاد . بگذریم .

در تاریخ چهل و چند ساله ی حزب توده حتی يك بار تجاوز هیچ رژیم به استقلال دموکراتیک هیچ فرد و جمعیت و حزبی نداشت مگر آنکه وابسته به خصم استراتژیست است . توسط این حزب محکوم نشده است . حکم سنگین انگیزی است ولی واقعیت دارد . چندین بار است ولی درست است .

تشدید خفقان ، قطب بندی ها را تسریع کرد . انشعاب فدائیان ، ماهیت " اکثریت " را بر ملا نمود . از اینجا ببعد هیچ مانعی در راه سقوط آزاد هواداران چپ نمای رژیم وجود نداشت . نهایت کار ، جاسوسی بی شرمانه و خبرچینی های مزدورانه توده های — اکثریتی بنفع رژیم ، جز " واقعیت های روز شد " . رژیم خلقی است ، جاسوسی برایش خدمت به خلق است . " رژیم اسلامی است ، جاسوسی برایش واجب است " و این پس کردار و پیش گفتار سخنانی است که بعد ها از حلقوم سران حزب توده شنیدیم گویانکه از ده ها سال قبل دیده بودیم : " شوروی سوسیالیستی است ، جاسوسی برای آن از واجبات انترناسیونالیستی است " . ابتدا هدف را خود سرانه انتخاب می کنید و بعد هر اقدامی را بر مبنای اصول به آن تنزیه می کنید . آب کوثر همه چیز را می شوید .

در احوال عناصر غیر فاشیست اروپا در دوران حاکمیت فاشیسم گفته می شد که هنگامیکه یورش به جمعیتی آغاز می شد اینان در توجیه انفعال خود می گفتند ما که از آن جمعیت نیستیم . این وضع اجازه داد که فاشیسم گام به گام مواضعی را تسخیر کند و بالاخره سراغ " جمعیت ————— آنان " هم برود . اما در جامعه ی ما مسئله این نبود . انفعال رقت انگیز نبود . کثافتت و لاشخوری بود . بجای دفاع دموکراتیک و یا حتی انفعال ، پایکوبی و خوش رقصی و جاسوسی می شد . اگر حزب توده ده ها سال زورش به فی المثل جیبه ی ملی نرسیده بود ، اکنون نوق می کرد که دیگری — هر چند با انگیزه ای لثیمانه — به جیبه ی ملی حمله برد . او زمین را برایش هموار می کرد . همین برای آتشش می آورد ، کلمات از بیان شدت خیانت عاجزند .

در تاریخ چهل و چند ساله ی حزب توده حتی يك بار تجاوز هیچ رژیم به حقوق دموکراتیک هیچ فرد و جمعیت و حزبی — مگر آنکه وابسته به حضرات باشند — توسط این حزب محکوم نشده است . حکم شگفت انگیزی است ولی واقعیت دارد، چندش آور است ولی درست است . سهل است، در موارد بیشماری این تعدیات حکام توسط عمله اکره ی این حزب با استقبال روبرو شده است، چنانچه گوئی تنها طریق عرض اندام آنها در صحنه ی سیاسی نابودی رقبای بوده است . با این اوصاف چگونه اکنون می توان کسی را ملامت کرد که در مقابل یورش به حزب توده نیشخند می زند؟ و یا تعجب کرد که چرا همگان با همه ی تنفیری که از رژیم حاکم دارند از گرفتاری حضرات به نحوی احساس رضایت می کنند . از ماست که بر ماست .

موضع ما

ما با آنکه عکس العمل رضایت آمیز مردم را از سرکوب حزب توده می فهمیم ولی با آن موافق نیستیم . ما یورش سرکوبگرانه به هر حزب و جمعیتی را محکوم می کنیم و حزب توده از این حکم مستثنی نیست . ما مسئله ی جاسوسی سران حزب توده را از مسئله ی حمله به حزب توده جدا می دانیم (و جداگانه به آن خواهیم پرداخت) ولی این امر برای ما يك اصل است که سرکوب تحت هر شرایطی يك عمل غیر انسانی است (۱) . مخالفت با این امر هنگامی مضاعف می شود که این سرکوب با انگیزه ای ارتجاعی و در جهت تحکیم رژیم ضد تاریخ صورت گیرد . مخالفت و مبارزه ی بر سابقه ی ما با حزب توده ، مسلماً بصورت احساس رضایت از این امر رژیم چماق داران در ادامه ی حملات خود به مخالفین حزب توده ی "خط امامی" را هم مشمول عنایات خود کرده است ، در نمی آید . ما توده ای نیستیم . مبارزه ی سیاسی فقط در يك جودموکراتیک با تشریح مواضع و نقد و افشاگری معنای واقعی خود را پیدا می کند . آن مبارزه ای که فقط با بستن دهان حریف به پیروزی رسد چیزی جز فریبکاری و شیادی نیست .

انگیزه رژیم

انگیزه ی اساسی رژیم در این مورد نیز همان انگیزه ی قرون وسطائی مخالفت با هر جنبه ی غیر خودی است . این خصوصیت که از قبل از کسب قدرت توسط سردمداران کنونی در ناصیه آنها هویدا بود ، پس از کسب قدرت با شدت بیشتری مجال بروز یافته و مسلماً تا قدرت یابنده فائقه ی يك باند از باندهای فاشیستی موجود بر سایر باندها ادامه خواهد یافت و این البته مشروط بر این است که فقدان جنبش مردمی ادامه حیات رژیم را ممکن سازد .

اگر در مورد انگیزه ی اساسی رژیم اسلا می بحثی نیست ، ولی در مورد زمان و نحوه ی اجرای آن می توان مسائلی را مطرح کرد و این هم بخاطر این مسئله است که می دانیم رژیم با این اقدام یکی از پایه های جاسوسی خود را از دست می دهد و مهم تر از این ، وابستگی حزب توده به شوروی مسائل مهمتری را از نظر سیاست بین المللی ایجاد می کند . توجه به نکته ی اخیر

۱ — مسئله ی جنگ و مبارزه مسلحانه ی رودر رو، گرچه نهایت طیف مبارزه ی سیاسی است از مقوله ی سرکوب جداست .

است که همه ی نظریاتی را که مدعی اند این اقدام توسط این یا آن گروه خاص در درون رژیم (فی المثل حجتیه) انجام گرفته است کلاً منسوخ می کند. رژیم اسلامی هر قدر هم که بوسی در و بیگر باشد و تحت هر انگیزه ای هم که بخواهد اقدام کند، آنقدر می داند که مسائلی که در روابطش با شوروی مطرح اند کدامند، و از قضا شاید کلید تفسیر هم در همین نهفته باشد. آقای رفسنجانی در خطبه ی نماز جمعه ی دو هفته بعد از صاحبیه ی تلویزیونی رهبران حزب توده مطالبی را عنوان کرد و خواست بطور غیر مستقیم آنها را به عنوان دلائل اقدام رژیم

ما یورش سرکوبگرانه به هر حزب و جمعیتی را حکیم می گوییم و حزب توده از این حکم مستثنی نیست. ما مسئله ی جاسوسی سران حزب توده را از مسئله ی خطبه به حزب توده جدا می دانیم (و جداگانه به آن خواهیم پرداخت) ولی این امر برای ما یک اصل است که سرکوب تحت هر شرایطی یک عمل غیر انسانی است.

معرفی کند. البته صرف این مسئله که نکات ذکر شده توسط وی درست یا نادرست هستند مهم نیست. مهم اینست که وی به خوبی مسئله ی وجود ارتباط بین دستگیری سران حزب توده و اختلافات با شوروی را روشن می کند و در حقیقت نشان می دهد که این خود نیز یک نوع گروگان گیری است! حزب توده ای که برای گروگان گیری اول (انقلاب دوم!) آنقدر هورا کشید و آن را نشانه ی قاطعیت رژیم در مبارزه ی ضد امپریالیستی تلقی کرد این بار خود موضوع گروگان گیری دوم شده است. عبرت انگیز است!

بهر حال به تعبیر رفسنجانی اختلافات اساسی با شوروی بر محور افغانستان، گساز و جنگ می چرخد. رژیم خود راست بین ایران مایل است که شوروی اولاً از افغانستان خارج شود، ثانیاً گاز را به تیمتی که ایران می خواهد بخرد و ثالثاً به رژیم صدام کمک نکند (و البته ایران بکند) تا صدام علفی سقوط کند و حضرت حکیم به ولایت عراق رسد، و تا بریم آقای خمینی از مرز چین تا اسرائیل به اهتزاز در آید. خوب چرا؟ برای اینکه عشق بیبری است. و اگر چنین نشود؟ گروگان گیری! (دوم!)

اگر رژیمی آنقدر می داند که شوروی و حزب توده بهم مرتبطند، آنقدر نیز می داند که گروگان گیری عوارضی خواهد داشت. و یا منافع. و باز حد اقل محاسبه گری حکیم می کند که منافع یک اقدام بیشتر از عوارض آن باشد.

این امر که منافع متصور رژیم چیست، بدقت روشن نیست ولی بطور مسلم از امتیاز گیری از غرب دور نیست. حتی اگر رژیم احمق تر از آن بود که چنین نیاندیشد - که خود فرضی محال است - قدر مسلم اینست که غرب معنی و فوائد آنرا می داند و استقبال شایسته را بجا می آورد. فوائد حاکمیت رژیمی که نه تنها نیروهای ستونی را در قتل عام می کند، بلکه طرفداران شوروی را نیز زندانی کند و در مقابل واردات کالاهای مصرفی از غرب را افزایش دهد بیش از آنست که کمترین سیاستمدار غربی نتواند آنرا ببیند. اگر هر کس در این

شك داشت مباحثات كنفرانس ويليامزبورگ بايد برايش روشنگر باشد .

اگر فوائد اين اقدام در حسن استقبال غرب و طبعاً گشايش درهاي رحمت مسلم است ، ناچيز بودن زيانها و عوارض اين اقدام نيز چندان دور از محاسبه نيست . عكس العمل زيان آميز شوروي چه مي تواند باشد كه براي رژيم قابل تحمل نباشد ؟ در عرصه ي تبليغات آيا سر و صداي راديوي ملي چيزي بيش از يك تقلاي مضحك است ؟ و آيا شوروي در اين زمينه اقدامي بيش از اين خواهد كرد ؟ قدر مسلم اينست كه رژيم ايران از عدم حمايت تبليغاتي شوروي واقف است . آن وحتى از حملات آنان استقبال خواهد كرد . بازا هر مقاله ي منتقدانه ي روزنامه هاي طرفدار شوروي ده ها مقاله و رساله در سراسر جهان در منقبت رژيم ايران منتشر خواهد شد . رژيم ايران اگر نه به فراست لا اقل به تجربه دريافته است كه حمايت تبليغاتي شوروي و بنال گردن اوست نه حلال مشكلاتش . پس رژيم از دشنام هاي صداي ملي عملي غلام يحيي باكسي ندارد ، و انتقادهاي هراودا را باعث بالا رفتن "بورس" خود مي داند . از اينها باكي نيست . آيا رژيم از ايجاد اختلال در روابط بازرگاني خود با شوروي واقف است ؟ اين يك شوخي است . و فقط براي كساني جدي تلقى مي شود كه هم شوروي را نشناسند و هم از مبادلات بازرگاني جهاني بي اطلاع باشند . شوروي هرگز يك روبل معامله را در گرو مسائل سياسي نگذاشته است . اگر حتي به مسائل جهاني هم بي توجه باشيم تاريخ معاصر ايران بايد براي همه آموزنده باشد . شوروي ، رضا خان ، شوروي ، محمد رضا خان ، شوروي ، ژنرال زاهدي ، باز هم شوروي ، محمد رضا خان . و چقدر آموزنده بود همزمانى اعداهاي كمونيست هاي ايراني ، حبسها و شكست ها با ازدياد داد و ستد هاي تجاري ، پرداخت گرامات جنگي (۱) ، (۲) و بالاخره فروش اسلحه به رژيم شاه . آخرين ترسي كه هر كسي از شوروي مي تواند داشته باشد محدوديت تجارت است ، و تازه چي ؟ كدام كالاي شوروي است كه از بازار غرب سهل الوصول تر نباشد ؟ اين را نيز به حساب زيان رژيم نگذاريم . و بالاخره مسئله اي كه شايد براي عده اي ناروشن باشد مسئله ي احتمال دخالت نظامي شوروي است . و باز بايد بگوئيم كه چنين افراي به تاريخ توجه ندارند . شوروي هرگز تا كنون به يك دولت متخاصم حمله نكرده است . شكست انگيز است ! اين کشور همواره محبت نظامي خود را متوجه "دوستانش" کرده است و همواره بنا بر دعوت رسمي ميهمان پابرجاشده است . از مسائل جنگ جهاني دوم كه بگذريم — كه آنهم پس از تجاوز آلمان به شوروي بوقوع پيوست ، در يكايك كشورهاي اروپاي شرقي ، در آذربايجان ايران و بالاخره در سال هاي اخير در اتيوپيا و افغانستان ، اين حكومتهاي حاكم بودند كه از شوروي تمنا كردند داماد سرخانه شود . فراموش نكيد كه شوروي صلح طلب است و مبادي آداب . به هيچ خانه اي بدون دعوت وارد نمي شود . كسي نترسد . و رژيم نيز نمي ترسد — كه مسئله ي نظامي مطرح شود . پاي شوروي چنان در گل افغانستان (با وجود دعوت رسمي) فرورفته است كه ورود به ايران (بدون دعوت رسمي)

۲ — طلاهاي مورد مطالبه ي ايران در ازا "گرامات جنگي" و استفاده از راه آهن ايران در زمان جنگ براي كمك رسانی به شوروي بود . زيرا ايران رسماً بي طرف بود .

و بدون داشتن هرگونه اهرم داخلی مضحك است . لااقل در افغانستان احزاب خلق و پرچم اهرم هائی بودند . در ایران چه ؟ حزب توده آنهم پس از مصاحبه های سراناش !؟
 اینها نکاتی نیستند که محاسبه نشده باشند . اگر هم آخوندهای حاکم، تاریخ ندانند، مشاورین آنها می دانند . بنا براین برای رژیم ایران در معامله ای که ضرر ندارد و نفع بسیار دارد ، تأمل جایز نیست . اگر مدتی قضیه این دست و آن دست شد تا بلکه شوروی در جنگ ایران و عراق مساعدتی کند ، بالاخره این توهم نیز در تجربه خلاف واقع بودن خود را اثبات کرد و این نکته برای آخوندها مسلم شد که در شرایط موجود شوروی نمی خواهد و نمی تواند در این جنگ جانب يك طرف را بگیرد . و این ملاحظه نه تنها قبل از تیرگی روابط ایران و شوروی صادق بود بلکه هنوز هم صادق است . شوروی نمی تواند کمکهای خود به عراق را بطور قابل توجهی زیاد کند . سوریه دشمن دیرینه ی عراق در خطر خواهد بود (۳) . فروش اسلحه ی شوروی به ایران نیز تا زمانیکه انواع حضرت کیم ایل سونگ وجود دارند قطع نخواهد شد .

از قضا بنظر می رسد که همین محاسبات نقش عمده را از لحاظ زمانی در تصمیم گیری رژیم ایران بازی کرده باشد . اکنون بیش از یکسال است که رژیم ایران در مرزها در حال آچمز است . کلیه ی حملات اخیر ایران یا با شکست فوری روبرو شدند و یا آنکه پس از چند روز مواضع مفتوحه مورد غضب مجدد عراق واقع شدند . ده ها هزار تن در این ماجرا کشته و مجروح شدند و ادامه ی این امر برای رژیم میسر نیست . (۴) . این امر درست است که رژیم برای کشته شدگان و مجروحین همانقدر اشک خواهد ریخت که برای گوسفندان قربانی مراسم حج ، اما این نیز درست است که داوطلبین شهادت علیرغم شستشوهای مغزی گوسفند نیستند . زمانی که رژیم نتواند دست آوردی ارائه دهد ، زمانی که راه کرپلا يك گام هم کوتاه تر نشود ، طبعاً سئوالات مختلف در ذهن عشاق زیارت مرقد امام حسین بیشتر و بیشتری شود . این وضع برای رژیم قابل تحمل نیست بنابراین رژیم مجبور است که اقدامی برای خروج از این بن بست بکند .

۳- رادیو اسرائیل از قول نشریه المجله عربستان سعودی اظهار داشت که شوروی اخیراً از سوریه خواسته است که اجازه دهد لوله نفت عراق که از آن کشور عبور میکند بکار افتد ، و نیز از حمایت رژیم ایران دست بردارد . این محدودیه ایست که شوروی میتواند - در صورت اجابت سوریه که بعید است - مانور دهد .

۴- رفسنجانی در مقاله ای در مجله ی پاسدار اسلام (شماره ۱۸ برای خرداد ماه ۶۲) ضمن بررسی اهداف جنگ و بی آمده های آن برای عراق و ایران مینویسد :
 این مرحله (مرحله ای که ما باید به تنهایی در مقابل همه ی اینها (قدرتها) تصمیم بگیریم) هنوز به همان حال باقی است و از آن مدت هم نزدیک يك سال گذشته که وضع جبهه ها علیرغم عملیات رمضان ، مسلم بن عقیل ، محرم ، والفجر مقداتی ، والفجر يك هنوز بصورت ظاهر تغییر مهمی نکرده است و پیش روی چشم گیری نداشته ایم .
 این صریح ترین اظهار يك مقام رسمی (جنگ طلب و نه لیبرال) در اعتراف به رسیدن به بن بست است و کوششی است برای برگردن گوشها در ضرورت تغییر شرایط .

خروج از بن بست

این طور بنظر می‌رسد که مقصده ای که رژیم در آن قرار گرفته بود و راه حل خروج از آن، بی شبهات به وضع سادات در سال ۱۹۷۳، و اقدام وی به اخراج مستشاران نظامی شوروی نبود. سادات در وضعی بود که در جدالش با اسرائیل حمایت تعیین کننده‌ای از جانب شوروی دریافت نمی‌کرد. و برعکس صرف وجود مستشاران شوروی در مصر بهانه ای بود که آمریکا به آن متوسل می‌شد تا حمایت یک جانبه‌ی خود را از اسرائیل توجیه کند. در منطق سادات که طبعاً آمریکا با هزار وعده و وعید آنرا موجه می‌ساخت، اخراج مستشاران شوروی و ورود مصر به جرگه‌ی دوستان آمریکا موجب می‌شد که آمریکا از مصر نیز حمایت کند، هر دو را در کنف حمایتش گیرد و بین دو دوست خویش صلح برقرار نماید.

در مورد رژیم ایران هنوز به وقت مشخص نیست که امتیازاتی که از آمریکا دریافت شده اند کدامند. کم کردن کمک به رژیم عراق، فشار مالی به رژیم عراق از طریق عربستان سعودی و کویت و حتی به احتمال زیاد تهدید نظامی از طریق یک رژیم مزدور دیگر آمریکا - ترکیه - نسبت به عراق (۵) - مجموعه‌ی این عوامل و احتمالاً بکار بردن اهرمهای دیگر می‌تواند رژیم عراق را وادار کند که به شرایط صلحی که برای ایران خفت آور نباشد تن دهد. ایجاد صندوق بین المللی برای پرداخت غرامات از جمله کوششهایی است که می‌تواند سبیل آخوند هسینای مفت خور را چرب کند. درگیری مرزی چند روزه‌ی اخیر بین ترکیه و عراق درست در شرایطی که شمال عراق از نظر فعالیت کردها آرام ترین لحظات را در چند سال اخیر می‌گذراند حائز اهمیت بسیار است. جالب اینست که رژیم ایران که می‌داند درگیری ترکیه و عراق چقدر به نفع اوست شتابزده نعل وارونه می‌زند و آنرا از جمله توطئه‌های امپریالیسم علیه ایران!! می‌خواند. کیهان ۱۴ خرداد در این مورد می‌نویسد:

رژیم ترکیه به نفت شمال عراق طمع دارد و عراق با سکوت و رضایت نسبت به ورود ارتش ترکیه به خاک خود، در حقیقت می‌خواهد به انگیزه‌ی ترکیه - جامعه عمل بپوشاند (یعنی نفت را به ترکیه بدهد) تا در مقابل، دیگر از وجود جنبش مسلحانه در شمال عراق خبری نباشد. (۱)

۵ - رفسنجانی در همان مقاله ذکر شده می‌نویسد:
رژیم عراق بخاطر اغراض و اهداف توسعه طلبانه ای که در منطقه داشت... بلکه با ترکیه هم دعوا دارد.
و یک صفحه بعد می‌نویسد:

(عراق) متکی بود به سه و نیم میلیون بشکه نفت که روزانه صادر می‌کرد که حالا اگر راست بگویند به ششصد هزار بشکه در روز رسیده است آنهم با یک خط لوله ((از ترکیه)) که در هر لحظه در خطر است.
توجه شود که این مطلب قبل از حمله‌ی ترکیه به عراق نگاشته شده است! و پس از تیرگی روابط ایران و شوروی. آیا آقای رفسنجانی پیشا پیش خبری نداشته است؟

هیچ چیز بجز منطق آخوندی نمی‌تواند این گونه چپ‌اندز قیچی سفید را سیاه جلوه دهد .
اینکه رژیم مجبور است این طور شتابزده در مورد اقدامات ترکیه مغلظه کند خود نشانه‌ی
این است که از رسوائی می‌ترسد . (۶) .

اینکه آیا این درگیری ادامه خواهد یافت و یا نه بطور مسلم وابسته به صدها مسئله‌ی
دیگر است . فعلا شاخ دیونشان داده شده و این بخودی خود بی تاثیر نیست . آنچه
می‌توان گفت و مسلم دانست اینست که رژیم ایران راه نجاتش را بدرستی در غرب می‌داند .
این حکمی است که ما بارها بر مبنای تحلیل از حرکت خرده بورژوازی به آن اشاره کرده ایم و این
حکم عام را با تحلیل مشخص از ماهیت رژیم ایران توأم نموده ایم . خرده بورژوازی نه تنها
امید آینده‌ی خود را در بورژوازی می‌یابد بلکه عملا و به تجربه نیز در می‌یابد که حلال مشکلات
او در هر مرحله برادر بزرگ است . این جا جائیست که ایده الیسم و براگماتیسم همسو می‌شوند
و هیچ چیز منجمله امیدها و ادعیه‌ی طرفداران " راه رشد غیر سرمایه داری " مانع آن نخواهد

نمواند حاکمیت رژیم که نه تنها نیروهای مترقی و رادیکال را قتل عام می‌کند ، بلکه
طرفداران شوروی را نیز زندانی کند و در مقابل واردات کالاهای مصرفی
از غرب را افزایش دهد . بیش از آنست که کمترین سیاستمدار غربی نتواند آنسترا
ببیند . اگر هر کس در این شک داشت مباحثات کنفرانس ویلیمز پورگ با پیوسته
برایش روشنتر باشد .

شد .

فن آخر

اما در اینجا يك نکته را ناگفته نباید گذاشت . حساب آخوندها درست است . حساب
غرب هم درست است . اما درست داریم و درست تر . و اینجاست که پای قضیه می‌لنگسد .
رژیم آخوندی از بسیاری جهات مورد خواست امپریالیسم است . این را بارها گفته ایم .
هیچ رژیمی نمی‌توانست تا این حد در جهت سرکوب نیروهای چپ و رادیکال ، در مقابله
با کمونیسم ، در کاهش صدور نفت ، در شکستن قیمت نفت ، در خریدن اجناس مصرفی از غرب
و در متلاشی کردن صنایع کشور ، و مؤثر افتد . اینها همه مورد نظر غرب بوده است
و انجام شده است ، اما با این همه مکررا اشاره کرده ایم که این رژیم انتخاب اول و دائمی
غرب نیست . این رژیم جاده صاف کن است ، بولد و زراست . غرب بجز اینها و اضافه بر اینها
عمله و بنا هم می‌خواهد . " سازندگی " البته بر مبنای منافع دراز مدتش و بر طبق مدل مورد

۶ - ما متوجه هستیم که شواهد مزبور برای نتیجه گیری قطعی کافی نیستند و به همین جهت
مسئله را بصورت طرح سؤال عنوان می‌کنیم . اتحادیه‌ی دانشجویان عراقی مقیم اروپا (مخالف رژیم
صدام) قبل از آنکه از خط رسمی ایران مطلع شود ، همین مطلب را عنوان می‌کند و کیهان ۱۸ -
خرداد ۶۲ نیز آنرا بدین صورت چاپ می‌کند :

مخالفین رژیم عراق ضمن مسئول دانستن رژیم صدام در کشتار کردهای عراق و ورود نظامی
ترکیه به عراق را چشم انداز فرارسیدن مرگ سیاسی صدام تلقی کرد و اظهار امیدواری
می‌کنند که صدام بروی کنترل خود رابر سایر نقاط کشور نیز از دست بدهد .

پسندش هم می‌خواهد .

نتیجه چیست ؟ نتیجه اینست که غرب به حضرات قول ها را می دهد ، در باغ سبزه هم نشان می دهد ، حمایت هم می کند اما تا حدی و حدودی . جاده که صاف شد با يك بفرمائید بی تشکر آنها را تا هنگام انقلاب مهدی به مرخصی می فرستد . ما می توانیم این حکم را قاطعانه تکرار کنیم .

حزب توده

در صفحات پیش گفتیم که یورش به حزب توده از نظر زمانی نه بخاطر جلوگیری از توطئه های آنان چنانکه رژیم می گوید ، بلکه صرفاً مسئله ای در ارتباط با روابط ایران و شوروی و مشخص شدن جهت حرکت رژیم بوده است . حزب توده علنی تر ، مفتضح تر و بی پایه تر از آن بود که اعتباری در میان مردم داشته باشد . این جماعت را مردم بدرستی عملی بی برنسیب رژیم می دانستند و اگر نه بیشتر از رژیم لاقط کمتر نسبت به آن احساس تنفر نمی کردند . مسئله ای جاسوسی هم به شوخی شباهت داشت . در این کشور کسی نبود که نداند حضرات جاسوسند . جناب بهشتی سه سال پیش در صاحبیه اش این را گفته بود . چرا این قسمت از صاحبیه او در آن زمان پخش نشد ؟ چون در آن زمان وقت یورش به حزب توده نبود . هنگام حمایت از آن در مقابل سازمان های چپ بود . اما اکنون که دلائل سیاسی حکم می کرد می شد مسئله ای جاسوسی (چهل و چند سال جاسوسی !) را از آستین بیرون کشید . و البته چه دلیل مردم پسندی .

اما آنچه در اینجا برای بسیاری مورد سؤال است ، مسئله نفس عمل نیست . مسئله اینست که چطور این رهبران بیر و پاتال به این سرعت ، به این شدت و با این درجه از وقاحت به جرمهای خود اعتراف کردند . در این زمینه توضیحاتی می دهیم ولی پیشاپیش متذکر می شویم که مدعی نیستیم بتوانیم در مجاللی مختصر همه ی جنبه های مسئله را بشکافیم . مسئله در ابعادی کوچکتر - در حد کاریکاتور - و بصورتی دفرمه به مسئله ی محاکمات مسکو شباهت دارد . آشنائی به ادبیات وسیعی که در این مورد منتشر شده است بسیار ضروری است . اما این يك قسمت قضیه است و در مورد عده ای معتقد و مبارز می تواند مصداق داشته باشد (۷) . در مورد سران حزب توده مسئله چیز دیگری است .

نظر گذشته ی ما در مورد سران حزب توده این بوده است که اینان " کارمندان فارسی زبان وزارت خارجه ی شوروی " هستند . اگر این توصیف تفاوتی با خصوصیات يك جاسوس داشته باشد مهم نیست . شاید این توصیفی " ملایم " بوده است ، بخصوص در مقایسه

۷ - در سالهای دهه ی ۱۹۳۰ محاکمات مسکو هزاران تن از کمونیست های مبارز و معتقد یعنی اکثریت کمیته ی مرکزی حزب بلشویک که رهبری انقلاب اکتبر را به عهده داشتند و ده ها هزار تن از کمونیست های را که مانع سلطه ی باند استالینی تلقی می شدند محکوم به نابودی کرد . نه تنها این کشتار وسیع از تکاند هنده ترین حوادث تاریخ است بلکه تدابیر و شیوه های که رژیم وقت در شکستن مبارزین بکاربرد از شگفت انگیز ترین مسائلی است که ده ها سال است ذهن بشریت را بخود معطوف داشته است . تعجب آور نیست که این محاکمات بزرگترین و مؤثرترین

با شرایط کنونی که خود این رهبران بدون پلک زدن ! تعداد سال هائی را که در خدمت
ک — گ — ب بوده اند در مقابل قیافه‌ی بهت زده مردم می‌شمارند ، کارمند یا جاسوس ،
انتخابش با شماست .

فرض کنیم که کسی یا کسانی سی سال یا چهل سال مزدور یک قدرت باشند . از لباس
و پوشاک آنها تا پروتئین سلول های بدنشان از این راه تأمین شده باشد . کسانی باشند
که مصالح ملت خود را ، افکار و تردید های مشخص خود را هر بار و هر بار زیر پا گذاشته باشند .
چهل سال نوکری کرده باشند ، چهل سال در مقابل وقاحت آمیزترین سیاست های ارباب
دم فرو بسته باشند ، چهل سال به مبارزین واقعی میهن بدستور ارباب دشنام گفته باشند
در چنین وضعی ، انسان هائی با چنین ویژگی " شخصیتی " (چقدر واژه‌ی شخصیت کشنده
است !) در مقابل کوچکترین فشار و اولین سیلی چقدر مقاومت خواهند کرد ! ؟ هیچ .
لازم نیست به همی مطالبی که فی المثل در مورد کیانوری منتشر شده باور داشته
باشیم . لازم نیست " من متهم میکنم " نوشته‌ی فریدون کشاورز را از بالا تا پایین بپزیریم ،
لازم نیست که قبول کنیم که کیانوری از عوامل لو دادن خسرو روزبه بوده است ، نه . به زندگی
سیاسی شایدانه‌ی او و امثال او ، به حیات ننگین حزب توده نگاه کنید تا ببینید انسان هائی

حربه‌ی تبلیغاتی را بدست امپریالیسم داد . حربه‌ای که کهنه شدنی نیست بویژه آنکه خفقان
آن دوران با سرکوب این دوران در کشورهای " سوسیالیستی " چنان تداوم یافته است که قابل
انکار نیست . بجز فاشیستهای چپ نمائی که هنوز هم از این محاکمات دفاع می‌کنند ، و بجز
امپریالیست ها که این شیوه‌ی کار را ماهوی کمونیسم می‌دانند ، بقیه‌ی انسان های متفکر هنوز
در جستجوی فهمیدن و توضیح مسئله هستند . ادبیات منتشره در این مورد غیر قابل شمارش
است . مددوف در کتاب " در دادگاه تاریخ " پاره‌ای از توضیحات مختلف را منعکس می‌کند
و ما آشنائی به این مطالب را توصیه می‌کنیم . یکی از توضیحات قابل تعمق در مورد استغفار
های مبارزین در دادگاه و انتصاب جرائم مرتکب نشده بنخود (خیانت ، جاسوسی . . .) اینست
که در جو مستأصل کننده آن زمان ، در مقابل لو دادن آنها و ضعف های اطرافیان ، و در زیر
شکنجه های طاقت فرسا این افراد بخود تلقین کردند و یا این تلقین را پذیرفتند که حال که
بهر حال کشته خواهند شد این از خود گذشتگی را بکنند که با قبول جرائمی که حزب برای آنها
معین کرده است پایه های حزب را در میان صفوف جوان ترها مستحکم کنند . حزب مظهر
آرمان آنها و تنها امید سوسیالیزه کردن جامعه بود . حزب باید به هر صورتی تقویت می‌شد .
حتی اکنون که بهر منوال حزب تصمیم به نابودی شخصی آنها گرفته است می‌توان و باید با گذشتن
از سرف خود ، حزب را راست گفتار جلوه داد و آنرا تقویت کرد . این که این تعبیر روانشناختی
چقدر صادق بوده است هنوز مورد بحث است . اما درست یا نادرست اعترافات آنها این تأثیر را
در جامعه و در ساختن اسطوره استالین داشت و حتی در زمان خروشچف که به همی محکومین
بجز چند نفر " اعاده حیثیت " شد و قلابی بودن اتهامات بر ملا گشت و اسناد منتشر شد این
مقداری اعتبار بیشتر کسب کرد .

بهر حال حتی در صورت صحت این مسئله اساساً با مصاحبات سران حزب توده قابل قیاس
نیست . این رهبران برای " خدمت به حزب " سخن نمی‌گفتند ، حزب را خائن می‌شمردند و انحلالش
را اعلام می‌کردند . در اینجا کمک به رژیم " سوسیالیستی " مطرح نبود ، کمک به اخوند های ضد
کمونیست بود . اینجا جنگ تروتسکی و استالین نبود که در هر حال یک عمر علیه هم می‌گذاشته
کرده بودند ، اینجا افشا برادر بزرگتر بود که یک عمر از او حرف شنوائی کرده بودند . اینها
اکنون این خدمتکاری را توضیح می‌دادند و می‌گفتند جاسوس بودیم ، یعنی چیزی را که هم
می‌دانستند ، دنبال روی خود را بر ملا می‌کردند و آخر سر هم از " امامت " طلب مغفرت می‌کردند .
اعتراف حضرات را با " اعتراف " محکومین مسکو مقایسه نکنیم . این شکوه مند کردن قضیه است .
مبتدل کردن یک پدیده با شکوه نابخشودنی است ، شکوه مند کردن یک امر مبتدل چندش آور است .

به این حد دروغگو و وقیح انسان هائی به این اندازه شارلاتان و توطئه گر ، چقدر می توانند در مقابل فشار مقاومت کنند . بنظر ما اگر اینها مقاومت می کردند جای تعجب و شگفتی نبود

بنظر ما اگر اینها مقاومت میکردند جای تعجب و شگفتی نبود و نسیه عکس آن •
کیانوری بخارین نیست که " غلط کردم " او مسئله باشد • قائم پناه زینویف نیست
و شلتوکی به کاریکاتور کامنف هم شباهت ندارد •

و نه عکس آن • کیانوری بخارین نیست که " غلط کردم " او مسئله باشد • قائم پناه زینویف نیست
و شلتوکی به کاریکاتور کامنف هم شباهت ندارد •
محاکمات مسکو در مورد مبارزینی به صحنه آمد که در سخت ترین شرایط زندگی کرده بودند ،
به زندان و تبعید افتاده بودند ، انقلاب کرده بودند ، بیروز شده بودند ، باز مبارزه کردند
بودند و بالاخره قربانی استالینیسیم شده بودند •
" مصاحبات تهران " در مورد استالینیستهای بود که زیر چتر ارتش سرخ حزب ساخته
بودند ، جاسوسی برای کشور دیگری کرده بودند ، به زندان افتاده بودند ، توسط رزم آرا فرار
داده شده بودند (۸) ، در تحت حمایت برادران بزرگ و بزرگتر زادخانهی حمله به انقلابیون
ایران را تشکیل داده بودند ، با سلام و صلوات به ایران رجعت داده شده و حامی ارتجاعی ترین
و پلید ترین و ضد کمونیست ترین جماعت - جماعت آخوندی ، جمهوری اسلامی ! - شده بودند ،
عناصر و نیروهای مترقی را لو داده بودند ، برای آخوندها جاسوسی کرده بودند و بالاخره ...
آیا اینها شباهتی به شخصیت های محاکمات مسکو دارند ؟! آیا این تشبیه نوعی توهین
به هزاران کمونیستی نیست که در رژیم شوروی جان باختند ؟ حاشا و کلا • در اینجا سئوالی
که مطرح می شود ، اینست که بسیار خوب ، این توضیح در مورد انواع کیانوری و سایر جاسوسان
صادق است ، دیگران چه ؟ سایر رهبران چه ؟

بگذارید قبل از جواب دادن يك سئوال را مطرح کنیم • سایر رهبران چه نوع انسانهایی
بودند ؟ حداقل اینست که بگوئیم شعور متوسط داشتند • و باز این انتظار هست که بپذیریم
تاریخ حزب و مبارزات ایران را می دانستند • آیا برای انسان هائی با شعور متوسط سخت بود
که عملکرد آن عده از رهبران را که جاسوس بودند (یا بقول احسان طبری در رتای عبدالصمد
کامبخش " دست صدیق شوروی " بودند) ببینند ؟ آیا اینان در طول ۴۰ سال فعالیت هیچ
گاه ندیده و نفهمیده بودند که نمایندگان رسمی شوروی در جلسات آنها حاضر شده و مسائلی

۸ - رزم آرا ، بمنظور تحبیب شوروی سران حزب توده را فرار داد • ستوان قبادیان افسر حزب
توده که در این ماجرا دخالت داشت سال ها بعد توسط شوروی به حکومت شاه تحویل داده شد
و در مرز تیرپاران شد ! توضیح حزب توده این بوده که وی مجنون شده و خودش تقاضای بازگشت
به ایران کرده بود و چون شوروی نمی توانست برخلاف میلش (میل يك مجنون !) او را نگاه دار
لاجرم او را به ایران فرستاد !

را به آنها دیکته می‌کنند؟ آیا تحریف مبتدل تاریخ را توسط حزب خود نمی‌دیدند؟ آیا از لو دادن دیگران خبر نداشتند؟ آیا حتی بخش‌نامه‌های داخلی حزب را نمی‌خواندند؟ چیزی بیش از سفاکت لازم است که به این سئوالات جواب منفی داده شود. قدر مسلم اینست که اینها همه را می‌دانستند، توافق می‌کردند، همکاری می‌کردند و خوش‌رقصی. حال می‌پرسیم از لحاظ اصول، منش و شخصیت چه فرقی بین چنین رهبر "غیر جاسوس" با مثلاً آقای قائم پناه است؟ چگونه است که کسی در یک منجلاب شاهد همه چیز باشد، همکاری کند و بعد مدعی باشد قورباغه نیست و قواست؟ واقعیت اینست که در احزابی مانند حزب توده صعود بساطت "دائره‌ی رهبری" مستلزم داشتن شخصیتی مشابه سایر رهبران است. غیر ممکن است که فردی با استقلال رأی، با شخصیت منگی بخود و با اثری از صداقت در وجود، بدین دایره‌ی مشتمم راه ورود داشته باشد. باید به قول خود آنها "خودی" باشد؛ و اینها هم خودی بودند.

اما باز سئوالات دیگری مطرح است. برسیده می‌شود عموشی و شلتوکی‌ها که سالها زندان را تحمل کرده بودند چرا به این زودی اظهار ندامت کردند. و جواب ما اینست که آیا به دنبال همان افسانه‌های حزب توده‌ایم و یا آنکه چشم باز داریم؟ عموشی و شلتوکی‌ها بارها و بارها اظهار ندامت کرده بودند. ندامت‌نامه‌های آنها بیش از آن چاپ شده است که احتیاج به تکرار داشته باشند. اینها "مهمان این آقایان" بودند و نه زندانیان سیاسی مقام و دائماً تحت فشار و شکنجه. باید دید علیرغم اظهار ندامت، چرا رژیم شاه آنها را آزاد نکرده بود. گفته می‌شود که جرم آنها در همان زمان جاسوسی بوده و نه عضویت صرف در حزب توده. ما به مدارک رژیم گذشته و حال دسترسی نداریم ولی این مسئله را قابل تعمق می‌دانیم. بین صفر قهرمانی که پس از ۳۲ سال زندان به علت استقلال رأی توسط حزب توده طرد شد و آقای عموشی تفاوت‌هایی هست. شاید آینده در این مورد مسائل بیشتری را روشن کند. گذشته‌ی عموشی هر چه بوده - جاسوس یا غیر آن - صاحب‌ه‌ی اخیر وی وقیحانه‌ترین رکثیف‌ترین همه بود. وی در خطاب به هواداران می‌گفت: ۴۰ سال به شما دروغ گفتیم و خیانت کردیم، اکنون برای آسایش من بیایید و خود را تسلیم کنید! این همانند گفته‌ی دزدی است که بگوید ۴۰ سال جیب شما را زدم حال برای آسایش من کیف پولتان را به من بدهید. این چیزی بیش از وقاحت است. و چنین شخصی، شخصیتی؛ چنین شاید کلاه برداری، بوخارین نیست که اظهار ندامتش تعجب‌آفرین باشد. اینها محاکمات مسکونیست، مصاحبات تهران است.

موسوی تبریزی معتقد است "بیر جاسوسان" در مقابل "صفای پاسداران" نتوانستند مقاومت کنند. نمونه‌های این "صفا" را با پوست و گوشت خود حس کرده‌ایم. آقای کیانوری هم همین را گفت، شلتوکی نیز. چگونه دژخیم را فرشته خوانند، جای شگفتی نیست. از ایشان جای شگفتی نیست.

انترناسیونالیسم

اما داستان کادرهای پائین تر، آنها که جاسوسی را انترناسیونالیسم تصور می‌کردند چه می‌شود. تراژدی در اینجاست. فرض بر اینست که شوروی مادر سوسیالیسم است، فرض بر اینست که چون اولین کشور سوسیالیستی بوده است این امر "سرفلی" دارد، فرض بر اینست که بنا بر این باید تمام اطلاعات خود را در اختیارش قرار داد، فرض بر اینست که هنگامیکه اسلحه به رژیم شاه می‌فروشد باید از آن دفاع کرد، فرض بر اینست که هنگامیکه اسراف‌پهلوی را بعنوان نماینده‌ی زتان ایران به مسکو دعوت می‌کنند باید مرحبا گفت، فرض بر اینست که در طول چهل سال حتی نباید از این کشور انتقاد کرد، فرض بر اینست که تا استالین هست بایست

فرض کنیم که کسی یا کسانی سی سال یا چهل سال مزدور یک قدرت باشند
از لباس و پوشاک آنها تا پروتئین سلول‌های بدنشان از این راه تأمین می‌شود
باشد. کسانی باشند که مصالح ملت خود را، انگار و تره‌پله‌های مشخص می‌کنند
را هر بار و هر بار زیر پا گذاشته باشد.
در چنین وضعی، انسان‌هایی با چنین ویژگی "شخصیتی" (چقدر واژه‌ی شخصیت
کنندار است!) در مقابل کوچکترین فشار و اولین سیلی چقدر مقاومت خواهند کرد!
هر چه

اورا سرور عالم دانست، فرض بر اینست که تا خروشچف به استالین فحش داد باید از او هـ
سبقت گرفت، فرض بر اینست که تا برژنف استالین را "تجدید اعتبار" کرد باز هم باید مرحبـ
گفت. بسیار خوب کسی که از انترناسیونالیسم چنین برداشتی دارد بجز احساس تـ
ما (و این ضعیف‌ترین واژه است) چه احساسی را برمی‌انگیزد؟ مقداری ترجم و بیشتـ
از آن عبرت. درست است، انترناسیونالیسم از وجوه عمده‌ی کمونیسم است. کمونیسم وجود
هرگونه اختلاف در معیشت و تولید را بر مبنای طبقه، نژاد، مذهب، ملیت، . . . نفی می‌کنند
ولی اساس بحث درست همینجاست. کمونیسم اختلافات را نفی می‌کند، نفی دیالکتیکی، و نـ
رد، رد سرکوب‌گرانه.

سرمایه‌داری انترناسیونالیسم را بوجود آورد، مرزهای ملی را از میان برداشت و جهـ
را در قلمرو خویش آورد. اما این دستاورد سرمایه‌داری مانند سایر دستاوردهایش محدود یـ
های خویش را داشت. مرزهای ملی هم از میان رفتند و هم از جهاتی باقی ماندند و این امـ
بر حسب ویژگی‌های مقطعی سرمایه‌داری و حوائج مرحله‌ای آن شدت و ضعف می‌یابد. پا بـ
پای جهانی شدن سرمایه، پا به پای گسترش "چند ملیتی" ها و همزمان با یگانگی عنصـ
سرمایه، محدوده‌های ملی نقش‌نه تعیین‌کننده بلکه محدود کننده را بازی می‌کنند و ایـ

بخصوص در دوران بحران ها برجستگی می یابد . انواع سیاست های "حفاظتی" ، صافی های گمرکی و موازن مالی وجود فعال این بازمانده ها را یاد آور میشود . این ویژگی سرمایه داری است . کمونیسم این محدودیت ها را از بین خواهد برد . مرزها را رفع می کند و نه اینکه در هم می کوید . انسان را از فراز مرزها بالاتر می برد ، اعتلا می دهد . این اعتلا ، این رفع ، این نفی مانند همه ی موارد دیگر در کمونیسم از طریق ایجاد تغییرات و دگرگونی های بنیادی در تولید و در روبنا ایجاد می شود و نه با فتح نظامی و نه با رخنه گری و جاسوسی . کمونیسم طالب صلح است . صلح طلب منفعل نیست بلکه میداند که با صلح فتح میکند .

هنگامیکه سوسیالیسم مستقر میشود مرزها خود به خود از بین میروند . نیسازی به وجود مرزها نیست . همه ی کشورها به همه ی انسان ها تعلق خواهند داشت . اساسا کشورهای به معنای محدوده ها وجود نخواهند داشت . این انترناسیونالیسم است .

ما در جامعه ی طبقاتی زندگی می کنیم . برخلاف میل ما مالکیت وجود دارد . با آن مبارزه می کنیم و نه اینکه میان بر بزیم ! فرق يك مبارز و يك دزد در همینجاست . آن يك مالکیت را نفی می کند ، این يك رد می کند . به جیب طرف دست برد می زنند .

جهان سرمایه داری سرور دارد ، آقا دارد ، جهان کمونیستی بنظر بعضی مادر! در هر دو حال انسان ها باید مدیون انسان هائی دیگر باشند . در خدمت آنها باشند . طبقات متصورا از میان می روند تا روابط مادر و دختری سکه زده شود . شرم آور است . (۹) .

مگر انسان ها برابر نیستند ؟ مگر کمونیسم ملت شناس است ؟ البته کسی جواب مثبت نمی دهد . حال از توده ای ها می پرسیم آیا یکبار هم که شده شوروی اسرار نظامی خیسود را در اختیار رهبران شما قرار دهد ؟ اسرار نظامی به جهنم . آیا یکبار هم که شده در مسوورد سیاست جهانی خود نظر کسی را خواسته باشد ؟ آیا روابط فی المثل شوروی و امریکا از لحاظ انترناسیونالیستی برای کمونیست های ایرانی مهم هست یا نه ؟ اگر جواب مثبت است آیا در مورد این روابط " غیر سری " از رهبران شما نظر خواهی شده بود ؟ آیا تغییرات مشی شدید داخلی شوروی از لحاظ انترناسیونالیستی - نه حتی روسو فیلیسم - برای کمونیست های ایران مهم هست یا نه ؟ آیا با شما مشورت می شد ؟ آیا مثلا در حالیکه مدتی از اشکریزان شما در مراسم تدفین پدر (!) برولتاریای جهان - البته در این مورد نمی شد گفت مادر - استالین نگذشته بود و شما به موی سبیل او قسم می خوردید ، آقای خروشچف در مورد تغییر جهت با شما مشورت کرد ؟ آیا اصلا به حساب آورد که شما عکس های " پدر " را بالای سر خود داشتید ؟ آیا فکر کرد که فردا به درو همسایه چه توضیح می دهید ؟ آیا هنگامیکه عکس قاب شده " پدر " را از دیوار بر

۹ - آیا می دانید حزب توده رسماً مادر داشت ؟ شوخی نیست . يك خانم مسن روس (اهل شوروی) که اسم او را خوشبختانه نمی دانیم را اعضا و هواداران حزب " مادر " می خواندند . ملکه ی زنیوران عسل ؟ منتقل کنند هی "عصبیت" و گیان ؟ اینک شوروی چند تا از این " مادر " ها برای احزاب کمونیست بدبخت دنیای سوم دارد بر ما روشن نیست ولی نمی دانیم چرا بر حسب ظاهر هم که شده یکبار يك پیرزن بنگلادشی مادر حزبی نمی شود ! ؟ این انترناسیونالیسم نیست . روس زدگی است . بدبختی و حقارت است . بیچاره ابن خلدون عصبیت را در وراثت می جست و تخم و ترکسه " کمونیست ها " را در روسو فیلیسم باید جستجو کرد .

می داشتند چه احساسی می کردید؟ بگذارید ما بجای شما جواب بدهیم. آنهایی از شما که احساس و شعور داشتید تا ته قضیه را خواندید. از احساس نوکری، عبودیت، دنباله روز منجر شدید. نفهمیدید که چرا شما و رهبران "انترناسیونالیست" شما باید این مطالب را همزمان با همسایه ضد کمونیست شما در روزنامه ها بخوانید. نفهمیدید که انترناسیونالیست یک رابطه ی متقابل است و نه یک جانبه. نفهمیدید که رابطه ای که در آن یک طرف خود را و پوشاک کسی را تأمین کند - و یا حتی نکند - تا او برایش خدمت کند، اطلاعات جمع آوری کند و سینه سیر کند را رابطه ی ارباب و نوکری، رابطه ی جاسوسی می گویند و نه انترناسیونالیسم. اما این برای همه اتفاق نیفتاد. بعضی از هیچ چیز عبرت نمی گیرند. نوکری صفتند. به سیاق همیشگی به کار ادامه دادند. باز هم توستری خوردند، باز هم ادامه دادند، و حال متحیر که چرا برادر بزرگ، مادر، قطب سوسیالیسم، مراد، به کمک آنها نمی آید. چگونه رفیق آندروپوف نمی داند که من انترناسیونالیست بخاطر او چه کشیده ام. نه اطلاع ندارد. اگر بداند "قطعاً" اقدام جدی می کند. باز نه بهتر است نکند. اقدام "جدی" رفا پس از مراد ۳۲ چندان غرور آفرین نبود.

عکس العمل ها

عکس العمل احزاب کمونیست جهان چنان قابل پیش بینی بود که می شد نسخه ی خطی ده سال پیش نبشته شده ی آنها از درون صندوق خانه هایشان بیرون کشید. "رهبران" را شکنجه داده اند. بگذریم از اینکه اگر قرار باشد شکنجه همی رهبران را به غلط کردم بیندازد، نوجوانی که زیر شکنجه جان فدا می کند چه باید بگوید، ولی بهر حال توضیح بیشتری هم از آنها انتظار نداشتیم. چه می گفتند که خدا را خوش آید و حلق خلائق را فزونی بخشند؟ رادیوهای غرب، با همان لحن بچه خرکن "ابژکتیو" به نعل و میخ زدند و در حالیکه خرسند، خود را پنهان نمی توانستند بکنند متوسل به معجزه ی "دارو" هائی شدند که رژیم اسلامی لایب از میان دستورات علامه ی مجلسی در حلیته المتقین پیدا کرده و حضرات را چیز خور کرده است. در ایران نیز بجز بلندگوهای دولتی که البته بر حسب خط رسمی همه چیز را بر مبنای کشف "صفای پاسداران" توسط حضرات توضیح می دادند، نوشته ای توسط نهضت آزادی منتشر شد که در نوع خود بی بدیل بود. اینها نمی توانستند حرف رژیم را بزنند - گردن خودشان را می گرفت - لاجرم گفتند اینها چون کمونیست بودند و کمونیستها بدند پس همه چیز قابل فهم است! جل الخالق و مخلوقه الیم. بنظر آنها این نشانه ی آنست که کمونیسم محکوم به فناست، قلابی است و هکذا، حال این مسئله که چرا مثلاً آیت الله العظمی شریعتی - دار هم کمونیست می شود (منظور اینست که می گوید غلط کردم!) و سایر مسلمین نیز توبه را تقی می نامند بجای خود محفوظ. از ایشان انتظار بیشتری نمی توان داشت. اما جالب نتیجه گیری آنهاست خطاب به رژیم: حال که گروهی که میانه مسا را بهم زد از بین رفته ما چرا آشتی نکنیم!

این را می‌گویند کثافت يك دلال بازاری . (۱۰) .

از این عکس‌العمل‌های قابل پیش‌بینی گذشته به مسئله‌ی تاثیر آن روی توده‌های مردم و توده‌های

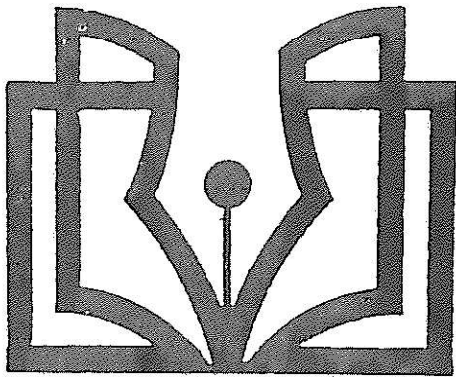
چپ باید توجه داشت . تردیدی نیست که این امر در مراحل اول تاثیر سوئی روی توده‌های نا آگاه دارد . بهر حال حزب توده چهل سال به عنوان حزب کمونیست شناسانده شده و برای مردم تفکیر و تفاوت‌گذاری میان آنچه حزب توده مدعی بود و آنچه سایر نیروهای چپ می‌گفتند همواره آسان نبوده است . عنصر نا آگاهی که هنوز کمونیسم را نمی‌شناسد طبعاً تفاوت ایدئولوژیک و ماهیتی حزب توده و سایر جریان‌های چپ را نخواهد دانست . تاثیر شوهای تلویزیونی عده‌ای پیر و پاتال کمونیست نما بر مردم در شکستن جو مبارزه قابل چشم پوشی نیست . این تاثیر سوء فقط با کوشش بیگیر، صبورانه و صادقانه ی نیروهای چپ از بین خواهد رفت ، و این وظیفه ایست سنگین بر وظائف پیشین . احمدزاده ها ، پویان ها ، گل سرخی ها ، روزبه ها ، و صد ها کمونیست مبارز دیگر افتخار و اعتبار آفریدند ، یزدی ها ، نیکخواه ها ، کیانوری ها و دیگران ننگ . مردم در طول زمان به قضاوت درست خواهند نشست ولی این روند باید توسط کمونیست ها تسریع شود و عمق یابد ، و این در مقابل با تبلیغات قدرت های جهانی است که می‌خواهند اینها را به حساب کمونیسم بگذارند .

نیروهای چپ از تاثیر این پدیده بدور نبوده‌اند . درست که همه التماس های حضرات مبنی بر " در خط آمدن " و نیز تبلیغات رژیم که اینها همه را نشانه ی درستی راه خود می‌خوانند بپوزخند زدند ولی کم نبوده‌اند کسانی که بقول خود شدت وحدت غلط کردم ها را نتوانسته‌اند هضم کنند .

بهر حال از این عوارض که بگذریم ، افشای رهبری حزب توده مسئله ایست که بشرط اقدام درست و هشیارانه ی سایر نیروهای چپ می‌تواند در درازمدت در پالایش خطوط چپ مؤثر واقع شود . این وزنه ، این مانع در هر حال مقابل و بر پشت نیروهای چپ بود . رژیم می‌کوشد که از بین رفتن آن " به نفع اسلام " تمام شود . نیروهای چپ می‌توانند از آن عبور بگیرند . باید دید کدام هشیار ترند .

و سخن

۱۰ - یاد زمانی بخیر که در هنگام انتخابات ریاست جمهوری ، بازرگان می‌گفت گرچه همه گوشت‌مطلب را بریده‌اند من به استخوانش هم راضی هستم (هنگام اعلام کاندیدائی حضرتشان) .



منتشر کرده ایم

۷۷۷۷۷۷۷۷

از سازمان وحدت کمونیستی

- استالینیم (تبادل نظر با سچفنا ، دفتر دوم)
- اندیشه " مائوتسه دون و سیاست خارجی چین (تبادل نظر با سچفنا ، دفتر سوم)
- چه نباید کرد ؟ نقدی برگزیده و رهنمودی برای آینده
- "رهائی تئوریک" ، شماره های ۱، ۲، ۳ و ۴
- آنتی دورینگ (دفتر اول)
- در تدارك انقلاب سوسیالیستی
- انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی
- مکاتبات مارکس و انگلس درباره " ماتریالیسم تاریخی

- از هواداران سازمان وحدت کمونیستی در ایران
- نقدی بر " درباره " تضاد " اثر مائوتسه دون
- هل سوتیزی ، نقدی بر " مبارزه " طبقاتی
- در شوری " از شارل پتلیهم
- سیاست حزب توده ، قبل از انقلاب ، بعد از انقلاب
- درباره " شوراهای
- انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت

گزیده شی از مقاله های " رهائی "

- فدائیان اسلام ، شروع طلبی
- نقدی بر نظرات سازمان پیکار
- نقدی بر نظرات سازمان راه کارگر
- نقدی بر نظرات سچفنا
- نقدی بر نظرات " شورای متحد چپ "
- درباره " سازمان انقلابی "
- درباره " سازمان مجاهدین خلق ایران
- برخوردی به قطعنامه های کنگره " دوم کوه له

از دیگران

- روی مد و دف ، در دادگاه تاریخ (حقایقی درباره " دوران حاکمیت استالین)
- احمد شاطو ، کاشفان فروتن شوکران

- مارکسیم و حزب ، نوشته " جان مالدینس (در باره " نظرات مارکس ، لنین ، روزالوگزامبورگ ، تروتسکی ، و گرامشی در مورد سازماندهی)
- تروتسکیم ، سقط دیالکتیک لنینی
- قصاص و مقررات آن
- کارل مارکس ، درباره " جنگ
- مبارزات طبقاتی در السالوادور
- کارل مارکس ، فرمایشیون های ماقبل سرمایه داری (فصلی از " گروند ریسه ")
- ریازانف ، دخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و هردریک انگلس
- سالاما ، والیه ، دخلی بر اقتصاد سیاسی
- نقدی بر تتر " راه رشد غیر سرمایه داری "
- بخش پیرامون تئوری انقلاب ، نقدی بر نظرات سازمان رزندگان

مطلوبترین راه سرنگونی رژیم ولایت فقیه که می تواند علاوه بر این منجر به سرنگونی مجموعه ی رژیم اسلامی ، هر دو گرایش آن ، و طرد بسیاری از توهمات ، و خرافات و فرهنگ ضد انسانی و ۱۴۰۰ ساله ی رژیم اسلامی گردد ، وقوع جنبش توده های است . ولی جنبش خود انگیخته ی توده های از پیش خبر نمی کند ، عموماً بدون خواست و یا اطلاع و پیش بینی این یا آن سازمان و این یا آن عنصر آگاه بوجود می آید و می تواند در روند خود به اشکال عالی تر و حتی به عالی ترین شکل خود ، یعنی قیام مسلحانه ی توده های برسد . ولی مهم ترین و ناشناخته ترین بخش آن انگیزه هائی است بمثابه ی جرقه در انبار باروت موجب براه افتادن چنین جنبش می گردد . یافتن این انگیزه ها و مکانیسم ها مهمترین وظیفه جنبش چپ است . این جنبش چگونه و از کی براه خواهد افتاد ؟ پاسخ به این سؤال را پیش از وقوع واقعه نمی توان قاطعانه داد . ولی آنچه را می توان از هم اکنون و با توجه به تجربیات گذشته با قاطعیت بیان کرد اینست که نقش سازمان های سیاسی و عناصر آگاه در فراهم کردن شرایط ذهنی حرکات اعتراضی و قیامها ، و یاری رسانیدن و شرکت فعال در آنها در صورت وقوع به هیچ وجه قابل چشم پوشی نیست . هر چند این سازمان ها و عناصر و رهبران سیاسی غالباً بسیار دیر و پس از شروع حرکات توده های و عمدتاً برای شکل دادن به آنها وارد میدان می شوند ، ولی توده ها برای حرکت و اعتراض در انتظار کسب اجازه نمی نشینند . //

I. S. F.

BOX 88

172 23 SUNDBYBERG

SWEDEN

نشانی:

بها معادل مارک آلمان غربی

بازتکثیر از

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا